

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: کیومرث

۱۲ جون ۲۰۲۵

"پسا استعمار نقاب نوین امپریالیسم"

بخش پایانی

نتیجه‌گیری

در مجموع، پسااستعمارگرایی به عنوان یک نظریه انتقادی، در ظاهر می‌تواند واکنشی به سلطه فرهنگی و اقتصادی امپریالیسم باشد، اما نقدهای عمیق‌تر، همچون نقدهای چپ، لومبا، و دیگر اندیشمندان ضدسرمایه‌داری، به وضوح نشان می‌دهند که این نظریه‌ها در نهایت به سازشی با ساختارهای سلطه تبدیل شده‌اند. پسااستعمارگرایی در این چارچوب نه تنها نتوانسته است تضادهای مادی و اقتصادی میان کشورهای استعمارگر و استعمارزده را درک و تحلیل کند، بلکه در عمل به ابزاری برای بازتولید همین تضادها و تقویت نظم جهانی نئولیبرال و امپریالیستی بدل شده است. این رویکرد، با تأکید بر مفاهیم فرهنگی، هویتی، و انتزاعی مانند «غیریت» و «دیگری»، به جای تحلیل اقتصادی و مادی سیستم‌های استثمار و سلطه، به نوعی تحلیل سطحی از استعمار پرداخته است. در این فرایند، نیروهای واقعی استثمار و استبداد—یعنی سرمایه‌داری جهانی، بانک‌ها، شرکت‌های چندملیتی، و نهادهای مالی جهانی—از میدان تحلیل و عمل رهائیبخش خارج شده‌اند. در عوض، نهادهای دانشگاهی و روشنفکری که به این نظریه‌ها پرداخته‌اند، به‌طور ناخودآگاه و در بسیاری موارد آگاهانه، به بخشی از سیستم نئولیبرال تبدیل شده‌اند.

اندیشمندان، به‌ویژه از دیدگاه چپ و لومبا، این سازش را به طور مشخص به عنوان «مبارزه‌ای منهای مبارزه» می‌بینند—یعنی نظریه‌های پسااستعماری به جای ریشه‌کن کردن سیستم‌های امپریالیستی و سرمایه‌داری، به شکلی مسالمت‌آمیز به آنها تن می‌دهند و در قالب نقدهای فرهنگی و هویتی، تضادهای اقتصادی و طبقاتی را از میدان تحلیل به حاشیه می‌رانند. در حقیقت، این نظریه‌ها بیشتر از آن‌که علیه امپریالیسم و نئولیبرالیسم مبارزه کنند، آنها را در سطوح جدیدی از گفت‌وگو و فرهنگ بازتولید می‌کنند، با این تفاوت که این بازتولید به‌ظاهر انتقادی است، اما در عمل به حفظ وضعیت موجود کمک می‌کند.

بنابراین، برای یک مبارزه واقعی ضد استعمار، نیازمند یک تحلیل عمیق‌تر و ساختاری‌تر از قدرت، مالکیت، و اقتصاد جهانی هستیم. پسااستعمارگرایی در شکل آکادمیک خود، به‌جای آن‌که ابزار رهایی باشد، به ابزاری برای بازتولید سلطه و سرکوب طبقاتی تبدیل شده است. این سازش باید در سطح تحلیل‌های علمی، فرهنگی و سیاسی مورد نقد جدی قرار گیرد، تا به جای نظریه‌های انتزاعی، به مبارزه‌ای واقعی و رادیکال برای تغییرات ساختاری در سطح جهانی منتهی شود.

پرسش باقی‌مانده:

پرسش باقی‌مانده که آیا می‌توان از نظریهٔ پسااستعماری به‌صورت انتقادی استفاده کرد، بدون آن که در دام نئولیبرالیسم افتاد، به‌ویژه در نظر گرفتن تلاش‌های نظریه‌پردازانی چون ایما چاری و پاتریک چابانگو، به‌طور پیچیده و سؤال برانگیز مطرح می‌شود. این اندیشمندان تلاش کرده‌اند تا از تحلیل‌های پسااستعماری به‌طور انتقادی استفاده کنند و هم‌زمان از سقوط در دام نئولیبرالیسم جلوگیری کنند. آن‌ها تأکید دارند که باید پسااستعمار را به‌عنوان یک پدیده اقتصادی و اجتماعی در نظر گرفت و نه فقط یک تغییر در سطح فرهنگی و هویتی. این دیدگاه‌ها به‌ویژه در مقابله با سلطه‌طلبی جهانی و نابرابری‌های اقتصادی می‌تواند ابزار مفیدی باشد، به شرطی که از تحلیل‌های سطحی و صرفاً فرهنگی دوری جست و بر ابعاد اجتماعی و اقتصادی استعمار نیز تمرکز کرد.

«پسااستعمار، ابزار استعمارگران برای بازتولید سلطه و تداوم امپریالیسم»

پسااستعمار، به‌عنوان یک مفهوم نظری، نه تنها به‌عنوان واکنشی به استعمار و تجدید هویت‌های فرهنگی و هویتی سرکوب‌شده مطرح می‌شود، بلکه باید آن را محصول و نتیجهٔ فرآیندهایی دانست که خود استعمارگران طراحی کرده‌اند تا بتوانند سلطه‌گری خود را در قالب‌های جدید بازتولید کنند. استعمارگران، چه در گذشته و چه در عصر حاضر، با آگاهی کامل از ساختارهای اقتصادی و فرهنگی، مفاهیم پسااستعماری را به‌گونه‌ای شکل داده‌اند که به‌عنوان ابزاری برای حفظ و تقویت سیستم‌های سلطه‌گرایانه خود عمل کنند.

در صورتی که پسااستعمار تنها بر ابعاد فرهنگی و نمادین تمرکز کند و به مبارزات طبقاتی و اقتصادی که اساس نابرابری‌های جهانی را شکل می‌دهند، پرداخته نشود، تبدیل به ابزاری می‌شود که به نفع قدرت‌های امپریالیستی و نئولیبرالیستی است. با بازتولید هویت‌ها و مفاهیم جدیدی که از قدرت‌های استعمارگر برخاسته‌اند، نه‌تنها مبارزات رهایی‌بخش از دل این نظام‌ها تقلیل می‌یابد، بلکه به‌طور غیرمستقیم به بازسازی و تثبیت سلطه‌گری‌های اقتصادی و سیاسی کمک می‌کند.

پسااستعمار، در واقع، به‌واسطهٔ پویش‌های استعماری که خود استعمارگران راه‌اندازی کرده‌اند، ممکن است در دستان نئولیبرالیسم به ابزاری برای تداوم سلطه‌گرایی تبدیل شود. این ابزار نه‌تنها به تقویت شکاف‌های اقتصادی و اجتماعی جهانی دامن می‌زند، بلکه بر مبارزات هویتی و فرهنگی متمرکز می‌شود تا از پرداختن به ریشه‌های اصلی قدرت‌های اقتصادی و سیاسی، که ساختارهای نابرابری را خلق کرده‌اند، جلوگیری کند.

بنابراین، پسااستعمار باید به‌عنوان یک ابزار تهاجمی در نظر گرفته شود که در خدمت بازتولید همان سیستم‌های نابرابر و سلطه‌گرایانه است که در ابتداء آن را به‌وجود آورده‌اند. تا زمانی که تحلیل‌های پسااستعماری از ساختارهای اقتصادی و طبقاتی استعمار غافل شوند، این مفهوم تنها به‌عنوان پوششی برای تداوم تسلط جهانی و سیستم‌های سلطه‌گری عمل خواهد کرد، نه ابزاری برای رهایی واقعی و دگرگونی ساختارهای اقتصادی و اجتماعی.

پسااستعمار به‌مثابه صنعت آکادمیک غربی

در روزگاری که واژه‌ها بیش از واقعیت‌ها ارزش بازار یافته‌اند، «پسااستعمار» نیز در دل غرب به صنعتی بدل شده است: صنعتی بی‌ریشه در خاطرهٔ مبارزه، اما پررونق در حلقه‌های نخبگان دانشگاهی. دانشگاه‌های معتبر غربی، به‌ویژه در ایالات متحده و بریتانیا، با زیرکی خاص، رنج تاریخی مردمان تاراج‌شده را به مواد خامی برای تولید مقاله،

سمینار، گزینت‌های پژوهشی و ارتقای شغلی تبدیل کرده‌اند؛ بی‌آن‌که این رنج‌ها راهی به سوی رهائی یا تغییری در ساختار قدرت بگشایند.

در این‌جا دیگر استعمار نه با اشغال نظامی، که با نظریه‌پردازی نرم ادامه می‌یابد. استادانی که در برج‌های عاج دانشگاه‌های مرکزی غرب نشسته‌اند، درباره «سوژه استعمارزده» قلم می‌زنند، بی‌آن‌که خطر کنند، بی‌آن‌که خاکی بر نشان نشسته باشد. اینان در عمل بافت تازه‌ای از سلطه را می‌تند: سلطه نخبگان دانا بر تجربه خاموش شده مردمان پیرامون. دانشی که باید ابزاری برای به هم زدن توازن قدرت باشد، در این ساختار تنها به خوراک آکادمیک بدل می‌شود؛ تحلیل جای کنش را می‌گیرد، و روایت، جای مقاومت را.

آیا این «مطالعات پسااستعماری» واقعاً قصد پایان‌دادن به سلطه را دارد، یا صرفاً شکل تازه‌ای از همان سلطه را در فضای دانشگاهی بازتولید می‌کند؟ نظام دانشگاهی غرب، به‌ویژه در مراکز قدرت علمی، دانشی را می‌پذیرد که قابل مهار باشد. حتی رادیکال‌ترین صداها نیز، اگر در چارچوب مقبولیت نهادی قرار بگیرند، خنثی می‌شوند؛ و این‌گونه است که گفتمان عدالت و رهائی، به تدریج به یک ژست آکادمیک فروکاسته می‌شود.

در این ساختار، واژه «پسااستعمار» از نیروی انفجاری‌اش تهی می‌گردد و به برندی دانشگاهی تبدیل می‌شود. همچنان که بازار توانست چهره‌های انقلابی را به تی‌شرت بدل کند، اکنون نیز می‌تواند زخم‌های استعمار را در قالب کورس و مقاله بفروشد؛ بی‌آن‌که چیزی در بنیان نابرابری جهان غربی تکان بخورد.

پس آنچه امروز در پوشش «مطالعات پسااستعماری» تدریس می‌شود، اگر پیوندی با مقاومت عینی و مبارزه سیاسی نداشته باشد، نه تنها بی‌اثر، که بخشی از همان پروژه دیرین است: مصادره صدا، کنترل رنج، و ادامه سلطه—اما این بار در جامه زبان آکادمیک و واژگان براق.

پایان

تاریخ: ۱۰ جون ۲۰۲۵